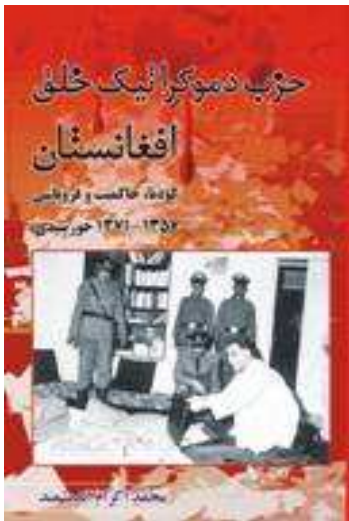


بر گرفته از فصل سوم
کتاب حزب دموکراتیک خلق
افغانستان کودتا ،
حاکمیت و فروپاشی

مسکو و بررسی تجاوز نظامی بر افغانستان محمد اکرام اندیشمند



زمام داران شوروی تقاضای مکرر رهبران حاکم حزب دموکراتیک خلق (تره کی و امین) را در مورد اعزام قوا تا آغاز دوران رهبری و حاکمیت امین رد کردند و در عوض، به ارسال مقدار هنگفت اسلحه و مهمات جنگی افزودند. تردید رهبران

شوروی در بسا مواقع توأم با بحث های طولانی بر سر درستی و نادرستی اعزام قوا بود. در نشست اعضای بیروی سیاسی حزب کمونیست شوروی که بتاريخ هفدهم، هژدهم و نوزدهم مارچ 1979 صورت گرفت، بسیاری از اعضاء با اعزام نیروی نظامی به مخالفت برخواستند. در بخشی از این گفتگو ها که پس از فروپاشی اتحاد شوروی به عنوان اسناد سری آرشیف حزب کمونیست علنی شد، می آید: «رئیس کی. جی. بی، اندروپوف در روز اول جلسات درباره اعزام قوا به افغانستان متردد بود. وی میگفت: "اگر ما عسکر اعزام داریم، مردم ما را متجاوز خواهند خواند، اما با وجود آنهم، ما نمیتوانیم افغانستان را از دست بدهیم." اما بروز دوم جلسات اندروپوف، مخالفت خود را با مداخله اظهار داشت؛ دیگران هم خط او را تعقیب نمودند. بحث این چنین دوام نمود:

اندروپوف: رفقا! من از دیروز با اینطرف بر این مسئله عمیقاً فکر کردم، و به این نتیجه رسیدم که ما این موضوع را باید بصورت خیلی دقیق وجدی تحت غور و مذاقه قرار دهیم که آیا اعزام قوا به افغانستان کدام مفهو می دارد؟ اقتصاد درحالت بدی قرار دارد، دین اسلام مسلط است، تقریباً تمام نفوس روستایی بیسواد است. من فکر میکنم که ما خواهیم توانست که انقلاب را در افغانستان به کمک برچه خویش نگهداریم. این فکر غیرقابل تحمل است و ما نباید خطر آنرا بپذیریم.

گرومیکو: من نظرفیق اندروپوف را که از اعزام عسکر به افغانستان صرف نظر نمایم، کاملاً تأیید میکنم...

کیری لینکو: تانکها و وسایط زره دار نمیتواند آنها را نجات دهد. من فکر میکنم که ما باید این موضوع را به صراحت عام و تام بر ایشان توضیح نمائیم...

کاسگین: عوامل منفی نهایت زیاد خواهد بود. تعدادی از کشورها فوراً مخالف ما خواهند شد. عامل مثبت (در اعزام عساکر) وجود ندارد.

وقتی توافق آراء حاصل گردید، منشی عمومی کمیته مرکزی حزب کمونیست لیونید برژنف که در جلسات قبلی سهم نگرفته بود، تصمیم اتخاذ شده را تأیید نمود و اظهار داشت: "تصمیم اعضاء صایب است. بما مناسب خواهد بود که به این جنگ کشانده شویم." گرومیکو تشویش خود را درباره ی غیر قابل اعتماد بودن اردوی افغانستان دوباره اظهار داشت. وی افزود: "اگر سربازان خود را به افغانستان بفرستیم، این عمل ما معنی اشغال افغانستان را خواهد داشت. این کار ما را در صحنه بین المللی در حالت نهایت بدی قرار خواهد داد." «...» (3)

اما سرانجام پای ارتش سرخ شوروی به افغانستان کشانیده شد. مارشال استینوف وزیر دفاع شوروی و بسیاری از ژنرالان ارتش تاماه آگست 1979 با اعزام قوای نظامی مخالفت می ورزیدند. استینوف سپس در ماه اکتوبر نوامبر به این نتیجه رسید که اعزام قوای نظامی اجتناب ناپذیر است؛ هر چند هنوز تره کی در رهبری حزب و حاکمیت حزبی قرار داشت. سرنگونی و قتل تره کی اعزام قوای نظامی را قطعی و تسریع ساخت. اما این پرسش هنوز با دیدگاه های متفاوت مورد بحث و ارزیابی قرار دارد که زمام داران شوروی علی رغم مخالفت های پیهم به اعزام قوا، چرا تصمیم به حمله ی نظامی گرفتند؟ انگیزه و عوامل اصلی این حمله چه بود؟

انگیزه های تجاوز

دسترسی به آبهای گرم:

برخی از تحلیلگران، لشکر کشی شوروی را در رسیدن به آبهای گرم به عنوان انگیزه ی اصلی آنها در یورش به افغانستان مطرح میکنند. دسترسی به آب های گرم یکی از آرزوها و اهداف تاریخی و دایمی روس ها بود. دسترسی به آبهای گرم به عنوان انگیزه و دلیل هجوم نیروهای شوروی بر افغانستان در نخستین ایام هجوم مطرح شد. طرح این پیش فرض از نگرش به توسعه طلبی و پیشروی های دولت تزاری روسیه در قرن هژدهم و نهم ریشه می گرفت. حاکمان تزاری در درازای قرن 19 قلمرو حاکمیت خود را بسوی جنوب و مناطق آسیای میانه گسترش دادند و سپس این سیاست توسعه طلبی از سوی حاکمان بلشویک و دولت سوسیالیستی شوروی و حزب کمونیست شوروی تعقیب شد. از این رو لشکر کشی شوروی در آغاز دهه سوم قرن بیست بر افغانستان از سوی برخی از تحلیلگران و سیاستمداران غربی در جهت تکمیل سیاست توسعه طلبانه ی تزاری و کمونیستی روس ها ارزیابی گردید. اما رهبران شوروی با واکنش شدید هرگونه اندیشه و برنامه ای را در این مورد تردید کردند. زمام داران شوروی توسعه طلبی را برای دسترسی به ثروت و منابع طبیعی کشورهای دیگر خصوصیت امپریالیستی و استعمار گری امپریالیست های غربی تلقی کردند که بوی نفت آنان را بسوی منابع انرژی و ثروت سرزمین های دیگر می کشاند.

هر چند رهبران شوروی از وجود هرگونه رابطه میان لشکر کشی بر افغانستان و دسترسی به آبهای گرم و منابع دیگر در بحر هند و شرق

میانه انکار کردند، اما تجاوز نظامی بر افغانستان نیروهای ارتش سرخ را در فرودگاه شیندند در 360 کیلومتری تنگه ی هرمز و مرزهای شرقی افغانستان در دهانه ی تنگی خیر قرار داد. این موقعیت به آسانی می توانست نقطه عزیمت قوای شوروی در دسترسی و یا کم از کم در جهت تهدید مناطق مهم و استراتژیک بحر هند و خاورمیانه باشد. چه تضمینی وجود داشت که شوروی ها پس از تسلط کامل بر افغانستان، سرکوبی تمام شورش ها و مخالفت ها در برابر حاکمیت حزب دموکراتیک خلق و استحکام این حاکمیت به آنسوی خیر و به سوی مناطق نفت خیز خاورمیانه گام بر ندارند؟ اما علی رغم این حدس ها و پیش فرض ها نکته ی روشن آن بود که انگیزه ی اصلی مسکو را در اعزام قوا و یا تجاوز نظامی بر افغانستان دسترسی به آبهای گرم و منابع انرژی در شرق میانه تشکیل نمی داد.

ملحوظات آیدئولوژیکی:

عده ای حمله به افغانستان را به انگیزه و ملحوظات آیدئولوژیکی رهبران شوروی ارتباط میدهند و آنرا ناشی از عمل به دکتورین برژنف میدانند. بر مبنای این دکتورین، شوروی به خود حق میداد که از دولت های به رهبری حزب مارکسیست - لنینیست طرفدار شوروی حمایت کند و تا سرحد دخالت نظامی، جلو شکست و سقوط این دولت ها را بگیرد. در دکتورین برژنف به این نکته تأکید می شد که پشتیبانی از دولت های چپ انقلابی در خط مارکسیزم-لنینیسم روسی از وظایف انترناسیونالیستی دولت شوروی است. هر چند دولت شوروی نقش مستقیم و اصلی در حاکمیت حزب دموکراتیک خلق نداشت اما پس از حاکمیت این حزب افغانستان متدرجاً در سیاست مسکوشامل اردوگاه سوسیالیستی گردید. به ویژه پس از ماه می 1979 مسکوباگسترش کمک های هنگفت نظامی و اقتصادی به دولت حزب دموکراتیک خلق افغانستان این دولت را عملاً در قطار سایر دولت های سوسیالیستی جهان و مشمول پشتیبانی از آن در برابر دخالت های امپریالزم قرار داد. البته در توجیه و استدلال لشکر کشی شوروی و در تمام سالهای دهه ی هشتاد از مقوله ی کمک انترناسیونالیستی به کثرت استفاده می شد. در این تعبیر، انگیزه حمله به افغانستان در باورهای آیدئولوژیکی نهفته بود.

انگیزه ی آیدئولوژیکی در حمله به افغانستان از گفتگوهای طولانی اعضای دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی پیرامون اعزام قوا به افغانستان که پس از فروپاشی شوروی منتشر گردید قابل استنباط است. هر چند در تبصره ها و توضیحات رسمی، مقامات شوروی سابق در زمان لشکر کشی بر افغانستان کمتر به دلایل آیدئولوژیکی انگشت گذاشته اند اما در مورد آن سکوت نیز نکرده اند. "ویکتور. وی. گریشن" از اعضای دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی گفت: «انترناسیونالیزم سوسیالیستی ما را مکلف ساخت تا مردم افغان را در دست آوردهای انقلاب ثورکمک کنیم.» (4)

اگر انگیزه ی آیدئولوژیکی یکی از عوامل اعزام قوای نظامی شوروی به افغانستان ارزیابی شود، ریشه های این انگیزه به

سیاست و موقعیت شوروی در جهان سوم برمی گشت. پشتیبانی از حاکمیت حزب دموکراتیک خلق به عنوان حزب چپ مارکسیستی به هر قیمتی به شمول حمله ی نظامی جایگاه شوروی را در کشور های جهان سوم بالا میبرد و مایه ی تشویق جنبش های مشابه در کسب قدرت و موجب پایداری دولت های مشابه در استحکام پایه های اقتدار می شد. به قول نویسنده و پژوهشگر سویسی "پی برآلن" استاد علوم سیاسی دانشگاه ژنیو: «بیرونی سیاسی حزب کمونیست شوروی کاملاً میدانست که در افغانستان اساسات انقلاب اجتماعی وجود ندارد. همچنان آگاه بود که رژیم حزب دموکراتیک خلق در زمان تره کی موقف ضعیفی داشت که در زمان امین ضعیفتر شده بود. با وجود آن افغانستان در نظر مسکو می توانست مثالی خوبی باشد برای آنکه چگونه کشوری از "جهان سوم" به راه مارکسیزم گام می زند.» (5)

منازعه ی قدرت در درون حاکمیت شوروی و تجاوز بر افغانستان:

در برخی از تحلیل ها، لشکر کشی شوروی به افغانستان در منازعه و رقابت پنهان رهبران حزب کمونیست شوروی و دستگاه های استخباراتی آن کشور بر سر قدرت قابل بررسی و مطالعه است. "سلیک هریسن" نویسنده و پژوهشگر امریکایی به نقل از منابع روسی مینویسد: «رقابت کی. جی. بی و سازمان استخبارات نظامی شوروی (جی. آر. یو) در افغانستان در شکل گیری حوادثیکه منجر به اشغال افغانستان از طرف قوای سرخ و تزئید مجادله بر سر قدرت میان کمونیستها گردید، نقش مهمی را بازی کرد. کی. جی. بی در قلمرو سازمان استخبارات نظامی شوروی وقتی مداخله میکرده مسئله ی وفاداری به دولت و نظام اتحاد شوروی مطرح میگردید.» (6)

"زبگنیوبرژنسکی" مشاور امنیت ملی رئیس جمهور کارتر این حمله را به رقابت های درونی دو سازمان اطلاعاتی شوروی یعنی کی. جی. بی و جی. آر. یو ارتباط میدهد. به باور برژنسکی ارتش شوروی که از طریق مشاورین و مامورین سازمان اطلاعاتی اش تحولات در حاکمیت حزب دموکراتیک خلق را زیر نظارت داشت به اعزام قوا مخالفت میکرد. اما کی. جی. بی به خصوص پس از قتل تره کی از این حمله پشتیبانی می نمود. در چنین زمانی نفوذ و نقش کی. جی. بی در درون دستگاه اقتدار شوروی افزایش یافته بود. (7)

در رقابت درونی دستگاه های قدرت بر سر لشکر کشی و دخالت در افغانستان، از نقش کی. جی. بی. و رئیس آن اندروپوف سخن زده می شود. تحلیل گرانیکه از این زاویه به تجاوز نظامی شوروی نگاه می کنند، اراده ی اندروپوف و نقش کی. جی. بی را در حمله به افغانستان برجسته تر می بینند. علاقمندی اندروپوف رئیس کی. جی. بی در صعود به آخرین پله ی قدرت در رهبری حزب و دولت شوروی، انگیزه ی او را در حمله بر افغانستان تشکیل می داد، چون حمله به افغانستان دست او را در رقابت های درونی بر سر قدرت بازتر میکرد. یک نویسنده و پژوهشگر افغان به این باور است که برهم خوردن وضع صحنه بریژنف که دیگر علاقمند رهبری کشور از سال 1976-77 به بعد نبود؛ اندروپوف را تحریک کرد تا با استفاده از ضعف مزاجی

منشی عمومی، به تقویت مواضع خویش به کمک (کی. جی. بی) در درون حزب پرداخته و حمایت چهره های اصلی رهبری شوروی مثل سوسلف (رهبرساز)، کاسگین نخست وزیر، گرومیکو وزیرخارجه و پاناماریف رئیس روابط بین المللی حزب را بدست آورد. در نتیجه ی افزایش نفوذ اندورپف در درون حزب و دولت شوروی، قدرت وزارت دفاع و دستگاه استخباراتی آن به درجه ی دوم تنزیل کرد. به عقیده ی موصوف برکناری و قتل تره کی از سوی امین که برژنف را خشمگین ساخت و موجب لشکر کشی شوروی بر افغانستان شد زمینه را برای رئیس کی. جی. بی فراهم کرد تا بسوی آخرین نقطه ی اهرم قدرت در شوروی گام بردارد: «زیرا همانطوریکه در رویداد های افغانستان دست (کی. جی. بی) باز می شد، در درون جامعه و رهبری شوروی نیز حیطه ی عمل آن گسترش می یافت. بازی خیلی ظریف و دور اندیشانه یی سیاسی که هم منجر به کنارزدن رقبای اندروپف شد و هم برژنف را به سوی یک ماجراجویی با استفاده از احساساتش هل داد. شکی نیست که اندروپف پایان این ماجرا را به خوبی محاسبه کرده بود و میدانست که مسئولیت آن متوجه رهبر خواهد شد. و هرگاهیکه او لگام قدرت را بدست بگیرد، بدون اشکال می تواند، لکه ی ماجراجویی بریژنف را از طریق برگشت دادن قوا پاک کند، بدون اینکه پای خودش در قضیه دخیل باشد.» (8)

"گرگی اریاتوف" Georgy Arbatov، یکی از افراد نزدیک به اندروپوف نیز از این باور رئیس کی. جی. بی سخن می گوید که حضور قوای نظامی شوروی در افغانستان طول نمی کشد. به قول نامبرده، اندروپوف می پنداشت که ببرک کارمل که نسبت به امین معتدل تر بود ثبات و استقرار رابه آسانی به کشور بر میگردد. اما اریاتوف دیدگاه و باور رئیس کی. جی. بی را اشتباه تلقی می کند: «اشتباه بزرگ اندروپوف این بود که بر ببرک کارمل خیلی حساب میکرد. اندروپوف نتوانست به این حقیقت پی ببرد که برای کارمل بدون کمک سرنیزه های خارجی امکان زعیم شدن موجود نبود.» (9)

حمایت از جناح پرچم و ببرک کارمل:

یکی از نکات قابل بحث در انگیزه های لشکر کشی شوروی بر افغانستان به تصامیم مسکو در حمایت از ببرک کارمل و جناح پرچم برای رساندن به رهبری حزب و حاکمیت حزبی بر میگردد. این ادعا بیشتر از سوی جناح خلق به خصوص هواداران امین در این جناح مطرح می شود. عبدالقدوس غوربندی از وزیران کابینه ی امین می نویسد: «کارمل منشأ قدرت حزبی را در خارج حزب میدانست و امکان رسیدن به قدرت ملی را نیز خارج از اراده ی ملی جستجو می نمود. لهذا تصادفی نیست که شوروی با قبول یک افتضاح بین المللی قشون سرخ رابه حرکت درآورد و خلاف کلیه نورمهای جامعه ی بشری دست بیک تجاوز خشن و عریان زد. دولتی را سرنگون ساخت رئیس آنرا که دوست شوروی بود ولی مداخله ی شوروی را در امور داخلی خود نمی خواست مسموم و بعداً ترور کرد و گماشته حلقه بگوش خود را بر اریکه باصطلاح قدرت نام نهاد تکیه داد.» (10)

آیا انگیزه ی شوروی ها را در اعزام قوا و تجاوز نظامی رساندن ببرک کارمل به کرسی حاکمیت تشکیل میداد؟ آیا آنها این تصمیم را به تقاضای کارمل و جناح پرچم که در زیر فشار و سرکوبی حکومت حفیظ الله امین قرار داشتند، گرفتند؟

اگر رقابت درونی در دستگاه اقتدار شوروی به عنوان یکی از مؤلفه های تجاوز نظامی بر افغانستان مطرح نظر باشد و نقش کی.جی. بی و اندروپف در این تجاوز برجسته تلقی شود آیا ببرک کارمل گزینه ی اصلی ویگانه فرد مورد اعتماد در رهبری و حاکمیت حزب دموکراتیک خلق به جای حفیظ الله امین بود؟

"ولادیمیر پلاستون" Vladimir Plastun عضو مؤسسه ی مطالعات شرق شناسی در روسیه میگوید: «این پرچی هادرلخظات خیلی حساس در مسکو بودند. آنها دوستان خود را در ادارات ما و مامورین کمیته مرکزی ما همه روزه می دیدند.»

"پلاستون" رهبری ببرک کارمل را پس از قتل امین نتیجه ی تصمیم و پافشاری کی.جی. بی میداند که سپس مشاوران نظامی شوروی از این انتخاب ناراض و شاکی بودند. او می نویسد: «در باره ی کارمل بیشتر مشاوران نظامی، نظر خوبی نداشتند. آنها کی.جی. بی را با متهم ساختن به پافشاری بر نامزدی کارمل در آن هنگام که در کرملین به گونه ی جان فرسا سرخود راحین تعیین رهبر "آینده" افغانستان "مستقل" به سنگ میزدند؛ به باد ناسزای گرفتند.»

(11)

پرچی های سفیر به خصوص محمودبریالی در اسلام آباد تلاش زیاد کردند تا شوروی ها را به حمایت از جناح پرچم که از سوی خلقی های حاکم به رهبری تره کی و امین سرکوب می شدند جلب کند. اما شوروی ها چندان توجه نشان نمی دادند. میتروخین کارمند کی.جی. بی می نویسد که بریالی که با نام مستعار "شیر" در کی.جی. بی ثبت بود در اسلام آباد به حیث سفیر در جون 1978 در تماس با شوروی ها بی صبری نشان داد. اما در ستمبر همین سال وزارت خارجه شوروی به سفیر خود در اسلام آباد هدایت داد که اگر سفیر افغانستان با او در مورد مبارزه سیاسی درون حزبی صحبت کند او باید بگوید که این یک مسئله داخلی افغانستان است. اگر سفیر جمهوری افغانستان نمی خواست به میهنش بازگردد باید برایش روشن ساخته شود که برایش در اتحاد شوروی پناهندگی سیاسی داده نمی شود. به ب.ن. بترایف Boris S.Ivanov نماینده کی.جی. بی در اسلام آباد نیز هدایت داده شد تا به بریالی نیز این پیام را ارائه کند. وقتی بریالی با نماینده کی.جی. بی صحبت کرد همین پاسخ را در یافت. اما بریالی به بترایف گفت تابه رهبران شوروی این پیام را برساند که با وجود همه نگرانی ها و رنجش ها، وی کمونیست استوار و دوست راستین اتحاد شوروی باقی خواهد ماند. سپس وقتی بریالی سفارت را رها کرد و نخست به چکسلواکیا نزد کارمل و بعداً به مسکو رفت دوباره تلاش کرد که با مامورین شوروی تماس بگیرد. او به ادعای میتروخین در مسکو با E.I.Nekrasov نکراسوف تیلیفون کرد به وی گفت: پرچی ها در وضعیت

وخیمی قرار داشتند، وضعیت فاجعه بار بود و همه با مرگ روبرو بودند. وی با التماس تقاضا کرد تا تدابیر عاجل برای نجات کارمل و پیروانش اتخاذ گردد. "بنام انسانیت ما را نجات دهید. بنام انسانیت ما را نجات دهید" این جمله را در حالی که حق می گریست چند بار تکرار کرد. نمیدانم چه کنم؟ وسیله امرار معاش ندارم. همه امید مارفقای شوروی مآهستند. نامه یی از کارمل دارم اما نمیدانم آنرا به کی بدهم؟ این مکالمه به سوسلف و پونوماریف گزارش داده شد. آنها هدایت دادند تا از بریالی در شعبه بین المللی کمیته مرکزی پذیرایی گردد. بریالی شکایت کرد که وی موقف اتحاد شوروی و موضعگیری آن در برابر نابود سازی فزیکمی کمونیست های راستین و وفادار را درک کرده نمی توانست. وی پوزانف (سفیر شوروی در کابل) را متهم کرد که در قبال وضعیت در افغانستان به اتحاد شوروی اطلاعات دروغین میدهد...» (12)

ببرک کارمل نیز در 30 اکتوبر 1979 عنوان برژنف نامه نوشت. قبل از او نیز سه تن از وزیران معزول خلقی هوادار امین (گلابزوی، وطنجار و سروری) به کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی در 8 اکتوبر نامه نگاشته بودند. در نامه ی ببرک کارمل که بصورت ویژه عنوانی برژنف نگاشته شده بود آمده بود: «از نام همه اعضای حزب بامسئولیت اعلام میدارم که حزب بر اساس اصل لنینی شیوه کار، تاکتیک و خط مشی خلاقانه کاملاً آماده است تا وظایف خود را به سر رسانده و معضله انقلاب ثور، حزب و دولت را بگونه ی مثبت حل کند. اعضای کلیدی حزب آماده اند تا کمونیست ها، وطنپرستان و همه نیروهای مترقی و دموکراتیک را در افغانستان بسیج و متشکل سازند. تحقق این اهداف بامدکاری برادرانه، کنکاش ها، مشوره ها، و پیشنهادهای دوستان شوروی ما میسر خواهد بود.» (13)

آیا این گزارشات از سوی هواداران تره کی ورهبران جناح پرچم به ویژه از سوی کارمل موجب کشاندن پای قوای شوروی به افغانستان شد؟ اگر انگیزه ی زمام داران شوروی در اعزام قوا به افغانستان انتصاب ببرک کارمل در رهبری حزب و حاکمیت حزبی بود، آیا خشم انتقام قتل تره کی هم به عنوان دوست برژنف رهبر حزب کمونیست و زمام دار شوروی می توانست عامل هجوم نظامی شمرده می شود؟ قتل تره کی توسط امین، برژنف را به حدی عصبانی و ناراحت کرد که رهبر شوروی حتی ماه ها پس از اشغال افغانستان (می 1980) که دیگر حفیظ الله امین وجود نداشت، به رئیس جمهور فرانسه گفت: «پریزدنت تره کی، دوست من بود. او در ماه سپتمبر (1979) به دیدن آمد و بعد از بازگشت به وطن، امین او را کشت. این حرکتی بود که من نمی توانستم او را ببخشم.» (14)

اما واقعیت این است که انگیزه ی زمام داران شوروی در تجاوز نظامی بر افغانستان نه ناشی از خواخواهی نور محمد تره کی بود و نه در جهت رساندن ببرک کارمل و جناح پرچم به کرسی حاکمیت. وقتی برژنف پس از بازگشت تره کی از کیوبا در سپتمبر 1979 با او در مورد برکناری امین سخن زد، تصمیم و فیصله ی او نه انتصاب کارمل در

کرسی حاکمیت و رهبری حزب بلکه ابقای تره کی در رهبری حزب و دولت با مشارکت جناح پرچم و رهبر آن ببرک کارمل و راندن امین از حاکمیت بود. در حالی که هواداران امین لشکرکشی شوروی را برای رساندن کارمل و جناح پرچم در حاکمیت به عنوان فرد و گروه دوست و مورد اعتماد شوروی تلقی می کنند، اما حفیظ الله امین تادم مرگ اعتماد و وفاداری عمیقی به شوروی ها داشت که در مباحث بعدی از آن با تفصیل بیشتر سخن خواهد رفت.

در این تردیدی نیست که تصمیم گیرنده ی اصلی در تجاوز نظامی شوروی به افغانستان نه رهبران حزب دموکراتیک خلق بلکه رهبران شوروی بودند. نقش رهبران حزب دموکراتیک خلق در این تجاوز علی رغم هرگونه دوری و نزدیکی آنها به مراکز قدرت در شوروی، قطعاً نقش اصلی و تعیین کننده نبود. زمام داران شوروی از آنها در واقع به حیث مجری اهداف و مقاصد خود و به عنوان وسیله ی تجاوز نظامی خویش استفاده کردند. حزب دموکراتیک خلق و رهبران آن به خصوص ببرک کارمل در واقع قربانی تجاوز نظامی شوروی و اهداف این تجاوز بودند. واقعیتی که ببرک کارمل هر چند سالها پس از تجاوز نظامی شوروی و در روزهای پس از زوال حاکمیت حزب دموکراتیک خلق به آن اشاره می کند و خود را قربانی جنگ سرد می خواند. (15)

ملحوظات امنیتی:

اهداف و ملحوظات امنیتی انگیزه ی اصلی رهبران شوروی را در حمله به افغانستان تشکیل می داد. ملحوظات امنیتی چه بود؟ حمله ی نظامی بر افغانستان با اهداف امنیت شوروی و اهداف امنیتی آن چه ارتباطی داشت؟

"اناتولی گرومیکو" Anatoly Gromyko پسر گرو میکو وزیر خارجه و عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی نامه ی پدرش را در مورد حمله بر افغانستان که به دفتر حزب کمونیست نگاشته بود در سال 1997 منتشر کرد: «گرومیکو در این نامه سعی در توجیه رأی موافق خود برای دخالت نظامی شوروی در روز دهم دسامبر 1979 بر اساس "شرایط ذهنی و عینی" دارد. یکی از دلایل ذهنی تلاش های دولت امریکا برای نا امن کردن مرزهای جنوبی شوروی بود و اینکه امنیت شوروی از این طریق در معرض خطر قرار می گیرد. به اعتقاد گرومیکو امریکایی ها در مقابل سرنگونی متحد خود، شاه ایران در فبروری 1979 واکنش نشان می دادند. رژیم انقلابی آیت الله خمینی پایگاه آنها را تعطیل کرده بود و امریکایی ها سعی داشتند پاکستان را یا در صورت امکان افغانستان را به عنوان پایگاهی که بتواند شوروی را تحت فشار قرار دهد جایگزین ایران کنند. مسلماً این اقدام سرحدات جنوبی اتحاد شوروی را بی ثبات میساخت.» (16)

برژنف زمام دار شوروی ماه های بعد از تجاوز نظامی بر افغانستان که در پلینوم کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی سخن گفت، اعزام قوا را یگانه انتخاب در جلوگیری انفوذ امریکا به مرزهای جنوبی شوروی خواند. او در 23 جون 1980 ضمن بیانیه خود در پلینوم کمیته مرکزی حزب کمونیست گفت: «هنگامیکه همسایه ی خود افغانستان رابه

تقاضای حکومت آن در سرکوب متجاوزین، عقب زدن تهاجمات بانديست ها که بیشتر از ساحه پاکستان عمل می نمایند، یاری رسانیدیم، و اشنگتن و پکن سروصدای بیسابقه ای را بر راه انداختند. چه اتهاماتی نبود که بر اتحاد شوروی نیستند، پیشروی بسوی آبهای گرم، بدست آوردن نفت دیگران و غیره. اما اصل موضوع در این است که برنامه آنان در قبال جذب افغانستان در ساحه نفوذ سیاسی امپریالیستی و به وجود آوردن تهدید برای شوروی از طرف جنوب به هم خورده است.

در اقدام شوروی مبنی بر کمک برای افغانستان هیچ هدف مغرضانه بی وجود ندارد. ما به جز از اعزام قوا، انتخاب دیگری نداشتیم. و

اوضاع هم نشان داد که این یگانه تصمیم درستی بوده است.» (17) افزون بر نگرانی های مسکوک در نامه ی گرومیکو از تصمیم و تلاش امریکایی ها در ایجاد پایگاه جدید پس از سقوط رژیم شاه ایران سخن می رود، وقوع حوادث دیگر تشویش روس ها را در مورد ملاحظات امنیتی بیشتر ساخت. ایالات متحده ی امریکا و پیمان نظامی ناتو به نصب راکت های میان برده ستوی در اروپای غربی مبادرت ورزیدند. معاهده ی سالت 2 در کنگره ی امریکا به تصویب نرسید و در چنین فضایی روابط میان امریکا و چین کمونیست بهبود یافت. این حوادث در جریان سال 1979 میلادی یعنی سال تهاجم شوروی به افغانستان بوقوع پیوست و روابط شوروی ها را با جهان غرب و چین کمونیست بسوی تشنج و بی اعتمادی برد. و در چنین فضای مشتنج و بی باوری، سقوط حاکمیت حزب دموکراتیک خلق توسط مجاهدین از نظر مسکو به معنی بی ثباتی در مرزهای جنوبی امپراتوری شوروی بود. از این دیدگاه، حمله به افغانستان برای دولت شوروی دفاع از امنیت و منافع حیاتی آن محسوب می شد. و رهبران شوروی زمانی به این حمله دست زدند که بقای دولت حزب دموکراتیک خلق با تشدید خصومت های فزاینده ی درون حزبی و گسترش مقاومت های مسلحانه از بیرون بصورت واقعی مورد تهدید قرار گرفته بود.

ژنرال وارننکوف معاون ستاد مشترک ارتش شوروی و از مشاوران ارشد دیمتری استنوف وزیر دفاع در زمان حمله بر افغانستان، سالها پس از فروپاشی شوروی جلوگیری از سقوط حاکمیت حزب دموکراتیک خلق را انگیزه های اصلی حمله خواند. او در دوران بازنشستگی خود در کنفرانس "افغانستان و شکست تشنج گرایی" منعقد شده اسلو پایتخت ناروی در سال 1995 که با مشارکت ماموران متقاعد ارشد امریکایی و شوروی دهه هشتاد به شمول رئیس جمهور کارتر دایر شده بود گفت: «نمی توان توضیح داد که چرا شوروی در اقدام نا بجزدانه به افغانستان تجاوز کرد، فکرمی کنم میتوان توضیح داد که چراغی خواستیم رژیم کابل سقوط کند.» وارننکوف نگرانی رهبران شوروی را از سقوط رژیم به نفوذ امریکا در افغانستان ارتباط میدهد؛ نفوذی که به بی ثباتی در مرزهای جنوبی اتحاد شوروی منجر می شد. او در این کنفرانس خطاب به امریکایی ها اظهار داشت: «شوروی احساس کرد از هر طرف در منطقه ضربه می خورد. برای مدت طولانی ایالات متحده امریکا، ایران تحت حکومت پهلوی را زیر سلطه داشت. نیروی دریایی امریکا اقیانوس هند را کنترل کرد. پاکستان؛

ماباید صادق باشیم. فکرمی کنم پاکستان از واشنگتن دستور می گیرد. روشن بود، حتی چریک های اسلام گرایی که بارژیم امین- تره کی تحت حمایت ما مخالفت میکردند، تربیت و تدارک می شدند. بنا بر این، تهدید شوروی از جانب افغانستان نبود بلکه از جانب امریکا بود علی رغم کاهش نفوذش در منطقه. تصور کنید افغانستان در تجاوز امریکا-پاکستان سقوط میکرد، آن وقت امریکا میتواند موشک کوتاه برد خود را در آنجا مستقر کند و علیه موشک های استراتژیک شوروی از جمله ICBMS در قزاقستان بکارگیرد. فکر میکردیم برای مقابله با تهدید انقلاب اسلامی در ایران، امریکا تجاوز می کند و آیت الله خمینی را باشاه و کسی دیگری که مورد قبول تان است جایگزین میکردید. این عمل تجاوز غرب را به افغانستان بدنبال داشت. لایه های درونی قدرت در کرملین معتقد بودند که حفیظ الله امین یک جاسوس سیا (C.I.A) است. وارنکوف خطاب به امریکاییان خاطرنشان می کند: این منطقه نفوذ ما است. مرزهای ما است نه شما. لذا هیچ چاره ای جز رفتن به افغانستان نبود.» (18)

معاون شعبه ی بین المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی "والنتین فالین" Valintin Falin در زمان تجاوز، سپس انگیزه ی لشکر کشی را نیز به ترس از امین ارتباط میدهد که او در نقش سادات افغانستان عمل نکند. نامبرده در سال 1989 در یک گفتگوی مطبوعاتی اظهار داشت: «از آنچه که ما هراس داشتیم این بود که امین شاید بعد از مرگ تره کی به یک سادات دیگر مبدل شود. پس از مرگ تره کی که وقت آنرا دقیقاً به یاد ندارم اطلاعاتی بمار رسید که امین میخواهد آنچه بکند که آنرا سادات در مصرا انجام داده بود. نامبرده در جستجوی راهی بود که گسیختن روابطش را با ما توجیه کند. او میخواست روابط خود را با ما قطع کند و مشاورین ما را از افغانستان اخراج نماید، لیکن لطفاً این گفته رابه حیث توجیه آنچه که ما انجام دادیم تلقی مکن.» (19)

ژنرالان ارتش سرخ نیز از نفوذ ایالات متحده امریکا در مرزهای جنوبی شوروی احساس نگرانی میکردند. ژنرال محمود قارییف رئیس اکادمی علوم نظامی فدراسیون روسیه و مشاور ارشد نظامی نجیب الله انگیزه های مختلف را در حمله به افغانستان دخیل میدانند. او انگیزه های حمله را چنین برمی شمارد: «نخست اینکه برای اتحاد شوروی تأمین امنیت در جنوب کشور اهمیت بس بزرگی داشت. هرگاه ایالات متحده موفق میگردد افغانستان را زیر تأثیر خود بیاورد و در آن کشور رژیم محاصم با شوروی را تحکیم نماید، امکان به دست می آورد که شوروی را با تهدید جدی و دیرپایی روبرو نماید. دوم اینکه، هنگام اتخاذ تصمیم مبنی برگسیل سپاهیان شوروی به افغانستان، پندارهای آیدئولوژیکی اهمیت به سزایی داشتند.

سوم اینکه در درون افغانستان وضع بحرانی پدید آمده بود. این وضع به ویژه با تعویض رهبری و به قدرت رسیدن امین پیچیده تر شده بود. هر چند با آمدن کارمل از این هم بدتر شد. از اینرو رهبران شوروی در برابر مسأله ی لزوم تغییر حاکمیت در افغانستان قرار گرفتند...» (20)

اگر بسوی نگرانی وترس شوروی ها از سقوط افغانستان به دامن امریکا به عنوان یکی از انگیزه ها و عوامل اصلی حمله به افغانستان نگاه شود، پی بردن به کم و کیف این "نگرانی" یکی از نکات کلیدی و قابل بحث در انگیزه ی لشکر کشی به افغانستان است. در حالی که شوروی ها این نگرانی را جدی تلقی کردند و به افغانستان لشکر کشیدند، امریکایی ها نقش اغواگرانه یی در ایجاد این نگرانی ایفا نمودند تا پای روس ها را به باتلاق افغانستان بکشانند. به گفته ی محقق امریکایی "هریسن": «این عقیده غرب که رژیم (دولت حزب دموکراتیک خلق قبل از لشکر کشی شوروی) قرین به سقوط بود از کنفرانس های مطبوعاتی ای سرچشمه میگرفت که دیپلماتهای امریکایی در سفارت امریکا در دهلی جدید دایر میکردند. این کنفرانس های مطبوعاتی بر آن راپورهای متکی بود که از سفارت امریکا در کابل مواصلت میکرد. "ارچرکی بلد" Archer K. Blood "شارزدافیرسفارت امریکادرکابل بعداً گفت که البته ما میخواستیم مسئله ی افغانستان را در مطبوعات زنده نگهداریم و به این وسیله روس ها را برآشفته ودست پاچه بسازیم.» (21)

"زبیگنیوبر ژنسکی" Zbigniew Breezinski "مشاور رئیس جمهور امریکا در امور امنیت ملی درسال 1998 نیز از کشاندن عمدی پای شوروی به افغانستان سخن گفت که در مباحث پیشین به آن اشاره شد. "والنتین ورینکوف" از ژنرالان سابقه دار شوروی که درسالهای دهه هشتاد در افغانستان نقش مهمی به عهده داشت و اکنون (2009) عضو پارلمان روسیه است نظریاتی مشابه با ادعا و افکار برژنسکی دارد. او از منافع بیشتر امریکایی ها درحمله نظامی شوروی بر افغانستان سخن می گوید و به این باور است که امریکایی ها برای شوروی دمی را در افغانستان نشانده بودند. وی اظهار می دارد: «ساده لوحانه خواهد بود که پنداشته شود آمریکاییها در جریان این حوادث نبوده باشند. چرا آمریکاییها سر و صدا برپا نکردند، چرا شواهد آنرا در اختیار قضاوت اجتماعی و سازمان ملل قرار ندادند و چرا شوروی رامتوقف نساختند؟ پاسخ آن واضح است: آنها در اعزام قوت های نظامی ما به افغانستان از ما کرده ذینفع تر بودند. ما در برابر خود هدف ثبات آوری وضعیت را قرار داده بودیم، ولی آنها برای مان دام شانده بودند. رهبری سیاسی ما اسلحه ی خیلی مهم یعنی معلومات را بکارنگرفت. ما نباید فیصله ی خود را مخفی نگاه می کردیم و باید به ملل متحد مراجعه نموده وتصمیم خویش را اعلام می نمودیم. دولت رسماً مجبور بود اعلام بدارد: دولت افغانستان از ما تقاضای کمک [نظامی] نموده و ما به آن پاسخ مثبت دادیم. عساکر نه بخاطر اشغال داخل این کشور می شوند بلکه بمنظور کمک به مردم و آوردن ثبات در این کشور فرستاده می شوند. اما ما خاموشانه گام برداشتیم که این در واقع اشتباه بود. علیه ما جنگ تبلیغاتی براه افتید که خیلی سنگین برای ما تمام شد.» (22)

تعبیر متفاوت از تجاوز:

درحالی که حمله نظامی شوروی بر افغانستان از سوی دولت ها، کشورها و مجامع بین المللی مخالف شوروی یک عمل غیر قانونی و تجاوز نظامی خوانده شد، اما توجیه و تعبیر شوروی و طرفداران آن در سطح جهان، پاسخ به تقاضای حکومت افغانستان بر مبنای تعهدات دوجانبه و منطبق به قوانین بین المللی بود. این توجیه و تعبیر در طول سالهای اشغال نظامی افغانستان ادامه یافت. پس از آن و به ویژه پس از فروپاشی اتحاد شوروی دیدگاه ها و نظریات مختلف در میان مقامات نظامی و غیر نظامی روس های بازمانده از دوران شوروی پدید آمد. بسیاری از سیاستمداران مسئول و بسیاری از ژنرالان روسی که در تجاوز نظامی و جنگ افغانستان سهم داشتند، این حمله را محکوم کردند و آنرا یک تجاوز آشکار و خبط سیاسی و نظامی دولت شوروی پنداشتند.

نخستین زمینه های مساعد انتقاد از حمله نظامی شوروی در درون جامعه و دولت شوروی پس از سیاست پروستریکا و گلاسنوست گورباچف در سالهای پایانی دهه ی هشتاد ایجاد شد: «اولین کسی که جرئت کرد کل عملیات را (حمله بر افغانستان) یک اشتباه غم انگیز و پرهزینه عنوان کند نویسنده گفتگوهای نیکیتا خروشچف بود که در یک میز گرد تلویزیونی در جون 1988 دوماه پس از امضای قرارداد های ژنواین مسئله را بیان کرد. الکساندر بوین Alexandre Bovine وقایع نگار رسمی روزنامه "ایزوستیا" اعلام کرد: گسیل یکصد هزار نفر (نیروی نظامی) به افغانستان نمونه بارز استفاده افراطی از زور توسط سیاست خارجی شوروی بود.» (23)

ادوارد شواردناده عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی و وزیر خارجه دوران گورباچف حتی قبل از فروپاشی شوروی در ماه اکتوبر 1989 گفت: «ما علیه ارزش های انسانی قرار گرفتیم و بزرگترین تخطی از قانون، حزب و نورم های مدنی خود را مرتکب شدیم. تصمیمی که چنین نتایجی را برای کشور ما ببار آورد، خلاف حزب و مردم اتخاذ گردیده بود.» (24)

ژنرال بوریس گروموف آخرین قوماندان نیروهای شوروی در افغانستان حمله نظامی شوروی را تصمیم ناروا خواند: «برافروختن جنگ افغانستان یکی از نارواترین تصمیم های حکومت شوروی بود.» (25)

ژنرال محمود قاریف نیز حمله به افغانستان را گام ناروای زمام داران شوروی میخواند: «با قاطعیت میتوان گفت که در ارزیابی نهایی، گسیل سپاهیان شوروی به افغانستان گام ناروایی بود که زیان عظیمی به خلقهای افغانستان و شوروی چه در عرصه بین المللی و چه در عرصه داخلی رسانید.» (26)

جمعی از استادان و متخصصین علوم نظامی و سیاسی روسیه لشکر کشی شوروی به افغانستان را حتی متناقض به قوانین شوروی ارزیابی می کنند: «گسیل یگانهای منظم ارتشی به یک کشور همسایه در نتیجه رایزنی سری یک گروه انگشت شمار سیاستمداران و نظامیان را خاطر نشان سازیم که نادیده گرفتن قوانین شوروی در این مسئله نمی تواند سزاوار هیچ چیزی جز نکوهش و سرزنش باشد.» (27)

پس از فروپاشی شوروی و پس از سقوط حاکمیت حزب دموکراتیک خلق، میان جناح‌ها و فراكسيونهای مختلف این حزب نیز نظریات متفاوت در مورد لشکرکشی شوروی بوجود آمد. در میان بسیاری از فراكسيونها، حلقه‌ها و عناصر مختلف حزب مذکور، ذهنیت کمک انترناسیونالیستی کشورشوراها جایش را به تجاوز نظامی شوروی داد. حتی در میان جناح پرچم که در نتیجه‌ی تجاوز نظامی شوروی در محور حاکمیت حزب مذکور قرار گرفتند، دیدگاه‌ها و باورهای نو ایجاد شد. هر چند که برخی در میان این جناح و فراكسيون‌های مختلف حزب دموکراتیک خلق هنوز لشکرکشی شوروی را به افغانستان تجاوز نمی‌دانند. آنها با عینک و توهمات آیدئولوژی همان دوران به یورش نظامی شوروی نگاه می‌کنند و آنرا کمک بی‌شایبه‌ی انترناسیونالیستی کشور کبیر شوراها در دفاع از انقلاب کبیر ثور و مبارزه با تجاوز و مداخلات امپریالیزم تلقی و تعبیر می‌نمایند. حتی برای آنها انتقاد و تقبیح تهاجم شوروی به افغانستان از سوی ژنرالان و سیاستمداران روسی در دوره‌ی پس از فروپاشی شوروی قابل قبول نیست. آنگونه که یکی از هواداران ببرک کارمل در جناح پرچم نظریات انتقادی روس‌ها را چه در مورد حمله‌ی شوروی و چه در مورد رهبران حزب دموکراتیک خلق به خصوص در باره‌ی ببرک کارمل، ناشی از شرایط بعد از فروپاشی و اضمحلال شوروی میدانند و مینویسد: «اگر مایروف (ژنرال مایروف) این کتاب (در پشت پرده‌های جنگ افغانستان) را با همین متن در دهه هشتاد می‌نوشت پوستش را کاه پرمیکردند» (28)

تردیدی وجود ندارد که در داخل رژیم توتالیتار و استبدادی شوروی در دهه هشتاد هیچ مجال انتقاد از حمله به افغانستان نبود. وقتی ژنرال ن. و. اوگارکف رئیس ستادکل ارتش شوروی در یکی از نشست‌های دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی در روزهای مقارن به لشکرکشی شوروی اظهار داشت که: «این اقدام نا هنجاریهای بس بزرگی را در عرصه‌ی سیاست خارجی برای اتحاد شوروی بدنبال خواهد داشت؛ یوری اندروپوف (رئیس کی. جی. بی) با بریدن سخنان او خاطر نشان کرد: "ماксانی داریم که روی جوانب سیاسی قضیه بیاندیشند. شما باید پیرامون جوانب نظامی قضیه بیاندیشید که چگونه وظایف محوله‌ی تانرا بهتر انجام دهید."» (29)

نه تنها ژنرالان روسی پس از فروپاشی شوروی از زشتی و نادرستی حمله شوروی سخن گفته‌اند بلکه ژنرالان افغان اعضای حزب دموکراتیک خلق و سیاستمداران این حزب نیز پس از زوال شوروی و سقوط حاکمیت حزب مذکور، لشکرکشی شوروی را تجاوز به کشور مستقل افغانستان خواندند. محمد نبی عظیمی از ژنرالان عضو جناح پرچم حزب و از هواداران ببرک کارمل، بخش سوم کتاب اردو و سیاست در سه دهه‌ی اخیر افغانستان را، تجاوز شوروی بر افغانستان عنوان می‌کند. او در مورد حادثه‌ی روز 25 دسامبر 1978 که نیروهای نظامی شوروی با بلند کردن "چوب دروازه سرحد" وارد حیرتان شدند در صفحه 220 کتاب اردو و سیاست می‌نویسد: «این یک لحظه‌ی بزرگ تاریخی بود. این به معنی اشغال، تجاوز و تهاجم یک کشور بزرگ به کشور فقیر و کوچک همسایه بود و از همان لحظات نخست نفرت و مخالفت

هموطنان را بر انگیخت و سر آغاز فاجعه بود.» درحالی که ژنرال موصوف در سالهای این تجاوز یعنی سالهای دهه هشتاد میلادی نه از منتقدین و مخالفین این تجاوز بلکه از ژنرالان برحال و فرمانده نیروهای دولت حزب دموکراتیک خلق بود. اگر ژنرال عظیمی در همان سالها، به جای کمک انترناسیونالیستی کشورکبیر شوراها از تجاوز نظامی سخن می گفت، و آنچی را که درمورد سرمشاوران شوروی و جنگ روس ها و درباره ی نجیب الله آخرین رهبر حاکمیت حزب دموکراتیک خلق در کتاب "اردو و سیاست" نوشت، در آن دوران می نوشت، او را نیز "خاد" و حکومت حزب دموکراتیک خلق به جای اعطای رتبه و مقام ژنرالی بسوی زندان و کشتار گاه میبرد. حتی ببرک کارمل پس از برکناری خود از رهبری حزب دموکراتیک خلق و حکومت این حزب دیدگاه منتقدانه در مورد لشکر کشی شوروی پیدا کرد. او در سالهای پسین، از تجاوز و اشغال شوروی سخن گفت. کارمل خود را قربانی این تجاوز و اسیر دست مشاوران شوروی خواند که به گفته های او در مصاحبه با خبرنگار روز نامه روسی "ترود" (کار) در فصل پیشین اشاره گردید.

توجیه حقوقی تجاوز نظامی شوروی:

صرف نظر از دیدگاه ها و باورهای مختلف در مورد لشکر کشی شوروی و صرف نظر از انگیزه ها و عوامل امنیتی، آیدئولوژیکی و سیاسی اتحاد شوروی در این یورش نظامی، یکی از نکات اصلی و قابل بحث، جنبه حقوقی و قانونی این لشکرکشی است. آیا هجوم شوروی به افغانستان مبنای حقوقی داشت؟ آیا این حادثه تجاوز بود یا کمک شوروی بر مبنای درخواست و تقاضای رسمی دولت افغانستان؟ آیا ادعای شوروی درمورد اعزام نیرو به افغانستان با معیارها و ضوابط بین المللی و حقوق بین الدول همخوانی و مطابقت داشت؟ آنچی را که شوروی ها و حاکمان حزب دموکراتیک خلق در توجیه حقوقی و قانونی حمله نظامی عنوان میکردند به توافقنامه ی پنجم دسامبر 1978 میان کابل و مسکو و ماده 51 منشور شورای امنیت ملل متحد بر میگشت. هنوز آنهاییکه به درستی و حقانیت لشکر کشی شوروی باور دارند، توافقنامه ی مذکور و ماده 51 منشور ملل را مبنای حقوقی حمله نظامی شوروی تلقی می کنند.

مهم ترین مطلب مورد استناد در توافقنامه دسامبر 1978 به ماده چهارم این توافقنامه بر میگردد که در آن گفته می شود: «طرفین عالین متعاقدين به تاسی از روحیه ی دوستی و حسن همجواری و منشور ملل متحد به مقصد تأمین امنیت و استقلال و تمامیت ارضی دوکشور با هم مشورت نموده و تدابیر مناسب را به موافقت جانبین در زمینه اتخاذ خواهند کرد. به منظور تقویت قدرت دفاعی، طرفین عالین متعاقدين انکشاف همکاری رادرساحه نظامی به اساس موافقتنامه های که بین شان عقدشده، دوام خواهند کرد.»

در ماده 51 منشور ملل متحد که دستاویز دیگر شوروی ها از زاویه ی حقوقی قضیه بود، می آید: «در صورت وقوع حمله مسلحانه علیه یک عضوملل متحد تا زمانی که شورای امنیت اقدام لازم برای حفظ صلح و

امنیت بین المللی را بعمل آورد هیچ یک از مقررات این منشور به حق ذاتی دفاع از خود، خواه فردی یادسته جمعی لطمه وارد نخواهد کرد. اعضاء باید اقداماتی را که در اعمال این حق دفاع از خود به عمل می آورند فوراً به شورای امنیت گزارش دهند. این اقدامات به هیچ وجه در اختیار و مسئولیتی که شورای امنیت برطبق این منشور دارد و موجب آن برای حفظ و اعاده صلح و امنیت بین المللی و در هر موقع که ضروری تشخیص دهد اقدام لازم بعمل خواهد آورد، تأثیری نخواهد داشت.» (30)

اما پرسش مهمی که حتی در رویکرد به منشور ملل متحد و توافقنامه ی دسامبر 1978 میان شوروی و افغانستان مطرح می شود، مشروعیت لشکر کشی شوروی در پیوند و انطباق با توافقنامه ی مذکور و ماده 51 آن منشور است. صرف نظر از مشروعیت و عدم مشروعیت دولت حزب دموکراتیک خلق، پرسش های مهمی که هیچگاه پاسخی به آن داده نشد این است که آیا شوروی اسناد و شواهد تقاضای دولت افغانستان بریاست حفیظ الله امین را مطابق ماده 51 منشور ملل به شورای امنیت ارائه کرد؟ آیا حکومت امین به حیث عضو سازمان ملل وقوع حمله مسلحانه خارجی را به شورای امنیت ملل با اسناد و مدارک گزارش داده بود؟ آیا حکومت مذکور سازمان ملل را در جریان اقدام خودمبتهی به تقاضای نیروی نظامی از شوروی غرض مقابله با تجاوز مسلحانه ی خارجی گذاشت؟

محمدقاسم فاضلی از متخصصین حقوق و علوم سیاسی افغان هرگونه توجیه حقوقی و قانونی حمله شوروی را بی بنیاد و قابل تردید میدانند. او معتقد است که حتی این حمله با توافقنامه دسامبر 1978 میان طرفین شوروی و افغانستان سازگاری ندارد. وی می گوید: «اگر حمله ی نظامی شوروی بر مبنای توافقنامه ی دسامبر 1978 باشد، می بینیم که این حمله، حکومت برحال و موجود آن وقت را سرنگون کرد. این خود از لحاظ حقوقی قابل اعتراض است که شوروی ها اولین کاری که کردند، امین را از بین بردند. و این کار تناقض بین ادعا و عملکرد آنها را نشان میدهد. ادعای شوروی با موازین ملل متحد هم موافق نبود. هر سال این لشکرکشی در سازمان ملل محکوم می شد. در سال 1981 محکمه دایمی ملل متحد درستهکلم دایر شد و در آنجا نیز لشکر کشی شوروی مغایر منشور ملل متحد تلقی گردید. این محکمه مطابق قوانین ملل متحد غرض غوروفیصله در مورد برخی نزاع هادایرمی شود. در این محکمه برخلاف ادعای شوروی ها در مورد حمله نظامی شان مبتنی به منشور ملل متحد، آن حمله یک عمل تعرضی از یک کشور مستقل به کشور مستقل دیگر خوانده شد.» (31)

محکمه ی دایمی ملل متحد برای بررسی قضایای مهم جهانی در 4 جولای 1976 اولین بار در شهر الجزیره تأسیس گردید. مؤسس آن سناتور ایتالوی لیلوباسو میباشد. این محکمه قضایای مختلفی چون صحرای غربی، فلیپین، ارجنتاین، ارتیره و سلوادور و افغانستان را پس از تجاوز شوروی مورد بررسی قرار داده است. این محکمه در مورد افغانستان شش جلسه را در شهر ستهکلم پایتخت سویدن در اول می

1981 دایر کرد. در آن وقت ریاست محکمه را مؤرخ یوگسلاوی "ولادیمیر دیری تریر" به عهده داشت و 14 تن دیگر عضو محکمه بودند. در این محکمه که سه روز دوام کرد شوروی ها متجاوز خوانده شدند و محکمه خواهان خروج قوای آنها گردید. در این محکمه اسناد حقوقی راکه شوروی برمبنای آن اتکاء به حمله میکرد مورد بررسی قرار گرفت. نظریات حقوقی و دفاع شوروی از سوی فردهالیدی عضو انستیتوت ترانسنشل انگلستان دربیانه ای اتحاد شوروی و افغانستان بین 1978 و 1981 به سمع قضات رسانیده شد. محکمه استدلال کرد که یک دولت مستقل (افغانستان) که از حمایت حقوق بین الدول برخوردار میباشد مورد تجاوز یک دولت خارجی قرار گرفته است.

شوروی هادرهمان دوران داغ حمله و سال های اشغال نظامی افغانستان نتوانستند اسناد و شواهدی در جهت همسویی این حمله با ماده 51 منشور ملل متحد ارائه کنند. حتی در رهنمود اعزام نیروی نظامی که بتاريخ 24 دسمبر 1979 توسط وزیر دفاع و رئیس ستاد ارتش امضاء شد، هیچ تذکری از مطابقت این اقدام به منشور ملل متحد و توافقنامه ی دسمبر 1978 میان کابل و مسکو در توجیه حقوقی و قانونی آن داده نشده بود. آنها هیچگاه تقاضای حفیظ الله امین رابه عنوان زمام دار و رهبر حکومت حزب دموکراتیک خلق در مورد اعزام نیرو غرض توجیه لشکر کشی بر افغانستان مطرح نکردند. در حالی که آرشیف های کی. جی. بی و حزب کمونیست شوروی مملو از اسناد و مدارک این تقاضاها بود. البته برای شوروی ها ارائه ی این مدارک نا محتمل و مایه ی شرمساری محسوب میگردد. زیرا توجیه تضاد و تناقض عملکرد آنها برمبنای اسناد و مدارک درخواست نیرو از سوی امین به مراتب مشکل تر و پیچیده تر از عدم ارائه ی شواهد قانونی و حقوقی حمله بر افغانستان تمام می شد.